

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم أجمعين.

کلام در این بود که فرمودند به استفاضه غیر مفید علم یقینی اموری ثابت می شود، اختلاف در این بود که آیا همه امور به این طریق ثابت می شود یا برخی امور؟ ولایت الحاکم و ولایت الوالی و ولایت القاضی محل اشکال واقع شد ولی اثبات نسب و نکاح به دلیل نصوص محل اشکال نیست.

گفتیم حتی اگر استفاضه مفید علم منطقی هم نباشد با آن این قبیل امور ثابت می شود خواه قابلیت اثبات آن به استفاضه از منصوصات باشد یا نباشد، مشروط بر این که استفاضه ما را به علم عادی و عرفی برساند که در این صورت ولایت القضاء، نسب، وقف، نکاح، طلاق و انقضای عده «و اضافة الی هذه کلها موضوعات اخرى» فرقی نمی کند همگی ثابت می شود.

دلیل ما بر این مطلب گفتیم: اولاً همانطور که مرحوم محقق نائینی فرمودند بنای عقلا است که اگر استفاضه ای موجب علم عادی باشد عقلا آن را معتبر می دانند و به احتمال ضعیف عقلانی بر خلاف، اعتنایی ندارند.

ثانیا در لسان فقها می بینیم که با علم عادی تعامل نازل منزله علم منطقی شده حتی تا جایی که دیگر از آن به ظن متأخم یا به تعبیر اصح به ظن متأخم للعلم از آن تعبیر نمی کنند بلکه از آن به علم تعبیر می کنند «کأن العلم علمان علم منطقی و علم عادی» و بر این اساس «قام مقام العلم فی السنة الفقها» از آن طرف قرینه دیگری داریم چون حالاتی که ما داریم یا ظن یا وهم یا شک و یا علم است، وقتی بخواهیم قابلیت الحاق را ملاحظه کنیم ظن متأخم للعلم قابلیت الحاق به علم را دارد تا موارد دیگری یعنی بین 51 درصد احتمال تا 99/99 احتمال این قابلیت الحاقش به علم منطقی است تا به این که ملحق شود به ظن غیر معتبر.

مرحوم شیخ اعظم یک دلیل دیگری مطرح کرده است که اگر استلزام نحوه ای اختلال نظام پیش بیاید می توانیم ظن متأخم للعلم را بپذیریم، ایشان در کتاب القضاء و الشهادات (ص 74) فرموده اند «نعم لو ثبت ان

الولاية مما ينسد فيها غالبا باب العلم القطعي و الظن الحاصل من شهادة العدلين امكن اعتبار الاستفاضه فيها.»
 بگوئیم کسی را فرستاده اند هزار کیلومتر آن طرف تر به عنوان قاضی که شاهدهی هم که شهادت بدهد در کار نیست و استفاضه ای هم که به معنای یقینی کلمه موجب علم منطقی بشود نیست این جا به حکم ثانوی باید گفت استفاضه غیر مفید علم هم کفایت می کند.

از کلام ایشان ترتب استفاده می شود، یعنی جهت این که ما این را معتبر می دانیم این است که در غیر این صورت اختلال نظام پیش می آید چون علمی حاصل نشده و استفاضه مفید علم منطقی نیست و مؤدای بینه ای هم نیست و اگر منصب قضا اثبات نشود این ملازمه دارد که مردم بدون قاضی بمانند که دارای فساد زیادی است چون مرافعات مردم روی زمین می ماند و حدود تعطیل می شود.

بنابر کلام شیخ اعظم (ره) زمانی از استفاضه غیر مفید علم منطقی، ولایت قاضی اثبات نه استفاضه مفید علم منطقی و نه اقامه بینه ممکن نباشد ولی در بیانی که ما عرض می کنیم تحقق عنوان ثانوی اصلا دخیل نیست و تا این که به حکم ثانوی از جهت اختلال نظام بگوئیم اثبات ولایت القضاء با استفاضه غیر مفید علم منطقی کفایت می کند. کما این که اگر وقفیت یک مسجدی به سبب استفاضه مفید علم عادی ثابت شد نمی گوئیم چون اقامه بینه متصور است دست از استفاضه برمی داریم بلکه همان را کافی می دانیم گرچه اقامه بینه کافی باشد. در حقیقت تفاوت مبنای شیخ اعظم با دیگر اعاضمی که گفتیم که استفاضه مفید علم عادی را پذیرفته اند این است که دیگر اعاضم آن را به عنوان حکم اولی پذیرفته اند و شیخ اعظم به عنوان حکم ثانوی.

به نظر می رسد همان بیان عدم لزوم ترتب و جواز اکتفا به مؤدای استفاضه مفید علم عادی قول ثواب در مسأله باشد.

تطبیقات در جهات اثبات در قوانین و مقررات در آینده بحث می کنیم ان شاء الله.

و الحمد لله رب العالمین